

"بعد از اصلاحات چه باید کرد؟"

سخنان سعید حجاریان در پنجمین اردوی شاخه جوانان جبهه مشارکت

خبرگزاری دانشجویان ایران - تهران

سرویس سیاسی

سعید حجاریان، عضو شورای مرکزی جبهه مشارکت ایران اسلامی در پنجمین اردوی شاخه جوانان جبهه مشارکت سخنانی با موضوع "بعد از اصلاحات چه باید کرد" ایراد کرد. به گزارش خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، حجاریان در سخنان خود خطاب به شرکت کنندگان در این اردو گفت: از من خواسته‌اند که برای شما پیامی تهیه کنم. ترجیح می‌دهم که به جای پیام‌های مرسوم که مبتنی بر پاره‌ای از تعارفات و تشریفات مرسوم است، بحثی را بگشایم. موضوع بحثم را به این اختصاص می‌دهم که بعد از اصلاحات چه باید کرد. همان طور که از عنوان بحث برمی‌آید، گویی که اصلاحات را تمام شده فرض کرده‌ام و می‌پرسم که آنگاه چه باید کرد.

این شاید خیلی حاد و تند باشد. شاید بین اصلاح طلبان کسی از این موضع برخورد نکنند. چون از نظر دوستان ما اصلاحات از نظر گاه‌های زیادی تمام شده نیست و الا اگر کسی بنا بر اتمام اصلاحات گذاشته باشد، نه دیگر جبهه مشارکتی باید باقی بماند و نه دوم خردادی باید ادامه کار بدهد و نه دولت اصلاحات و نه مجلس اصلاحاتی باید ادامه کار بدهد و نه هیچ کدام از ارگان‌ها و نهادهای اصلاحات بنا نداشته باشند که به کارشان ادامه دهند. لذا باید منتظر دفن مرده‌ای بود که روی زمین افتاده است و باید هر چه زودتر آن را کفن و دفن نمود و الا تعفن این مرده همه را متاثری خواهد کرد.

فرض کنید که سؤال من درست باشد. فرض کنید که همه ظرفیت‌ها تمام شده باشد. تمام ظرفیت‌های قانون اساسی تمام شده باشد. انسداد کامل برقرار شده و آینده به چشم‌اندازی روبه‌روی ما باشد نه مجلس آینده و نه دولت آینده و نه حتی روزنامه‌ای و نه حتی جنبش‌ها، مثل بعضی از اشعار اخوان ثالث که بعد از 28 مرداد سرود. مثلاً شعر زمستان:

همه چیز یخ زده

کسی جواب سلام کسی را ندهد

اگر نفس از سینه بیرون می‌آید، ابری شود جلوی چشم که چشم جلوی چشم را نبیند

و اگر دستی به نشان دوستی از جیب بیرون بیاوری، دستی نفشارد آن را

صدایی گر شنیدی قصه سرما و دندان است

همه صداها از زمین رفته‌اند

دارها برچیده، خون‌ها شسته‌اند،

در مزارآباد شهر بی تپش نای جغدی هم نمی‌آید به گوش و الی آخر.

کلی ادبیات مثل بعد از 28 مرداد را برای شما قطار کنیم. شاعران بعد از 28 مرداد زیادند و شعرهایی از این قبیل سروده‌اند و در آن شرایط مایوس کننده‌ای را به تصویر کشیده‌اند که واقعا هم آن شرایط این طور بود که نه آلترناتیوی وجود داشت و نه دولت روزنه‌ای را برای فعالیت سیاسی باز گذاشته بود و نه روزنامه‌ای در کار بود. کشتار مبارزان در پیش رو بود. عمر مفید یک چریک سه ماه بیشتر نبود. چریکی که خانه تیمی را برمی‌گزید سه ماه بیشتر عمر نمی‌کرد. همه چیز دلالت بر این داشت که دنیا به آخر رسیده است و تمام شده است. فرض کنید در بدترین حالت این طور باشد. از این بدتر دوستان سراغ ندارند دوستان جوان من شاید این شرایط را ندیده باشند ما هم سال 53 و 54 بدترین از این را هم دیده‌ایم. در آن سال‌ها بین جبهه مبارزین هم درگیری شد. جنگ بین داخلی‌ها بین مبارزین چپ، چپ کرده چپ شده که تغییر ایدئولوژیک داده بودند با دیگران که کم کم به ترور فیزیکی و تصفیه‌های فیزیکی انجامیده بود.

از یک طرف ساواک و از طرف دیگر، خودی‌ها از دو طرف کشته می‌شدند، بدتر از این امکان نداشت. شرایط خیلی وحشتناکی بود. از این بدتر را گمان نمی‌کنم که دوستان بتوانند تصور کنند. من توصیه می‌کنم دوستان من مقداری با ادبیات مربوط به این دوره‌ها آشنا شوند، مطالعه کنند و بفهمند که چه گذشته بر ما. منتهی چه باید کرد؛ این سؤال سؤال لعنتی‌ای بود که دامنگیر همه ما بود. سؤال لعنتی را از روشنفکران و متفکران روسیه

وام گرفته‌ام. آنها هم این سؤال لعنتی را داشته‌اند که ما کیستیم. هویت ما چیست و چه باید کرد؟ سؤال لعنتی هر جایی که می‌رفتی و هر دو نفری که به هم می‌رسیدند آن را تکرار می‌کردند که چه باید کرد؟ کاسه چه کنم دستشان بود و چه کنم و چه کنم ورد زبان‌ها بود. اما کاری نمی‌شد کرد. فرض کنید در بدترین حالت این وضعیت الان باشد و اصلاحات به این نقطه رسیده باشد. اما دوباره سؤال لعنتی در شرایط فعلی پیدا می‌شود که چه باید کرد. البته امروز چنین وضعیتی ما نداریم. من مخصوصاً سؤال را در بدترین وضعیت مطرح کردم. ما مجلسی داریم که نمایندگان می‌توانند گزارش تحقیق و تفحص را بدهند تحقیق کنند، سؤال کنند، گزارش تهیه کنند و پشت تریبون بخوانند. کلی لایحه برده‌اند. با اینکه در شورای نگهبان رد شده، اما بالاخره بحثش در مجلس شده است. لایحه منع شکنجه، منع تبعیض علیه زنان، شما این لوایح را پشت سر هم کنید ببینید چقدر لوایح برده‌اند. طرح لایحه، نامه‌نگاری‌ها، سخنرانی‌ها و نطق‌های پیش از دستور خوبی شده است. خود دولت کلی کار کرده است. آن زمان دوستان ما یک تکه روزنامه کیهان زمان شاه را در زندان پیدا کردند. یکی از دوستان می‌گفت من یک تکه از صفحه آگهی‌های روزنامه کیهان را پیدا کرده بودم 70 بار از سر تا ته خواندم تازه بعد آن را به سایر دوستانم دادم تا بخوانند. تا این حد وضعیت خراب بود.

از کسانی که در زندان زمان شاه بودند باید پرسید که وضعیت زندان با الان چه فرقی کرده است. و اما فرض را بر این می‌گذارم که وضعیت در سیاه‌ترین حالت است. در سیاه‌ترین حالت چه باید کرد؟ در بدترین حالت معمولاً مردم دو سه رفتار در پیش می‌گیرند. یکی این است که مردم از سمت اصلاح مبارزه سیاسی و ادبیات سیاسی به سمت تغییرات اجتماعی می‌روند. منتهی آن طور که خود می‌فهمند و معمولاً در این میان اقشار عقب‌مانده‌تر جامعه سکان افساد را در دست می‌گیرند. افسادات مثل مواد مخدر. چون مواد مخدر فضای ایجاد می‌کند که انسان در آن می‌تواند همه خواسته‌های خودش را برآورده ببیند و تروود کسبونی از عالم واقع در عالم سوررئال ایجاد می‌شود. انسان خواسته‌های خودش را توهم می‌کند. بهشت برینش را در ذهنش برای خود می‌سازد. حداقلش آن است که عده‌ای به سمت بعضی از نحله‌های عرفانی خیلی مبتدل گرایش پیدا می‌کنند. شنیده‌اید که بعضی نحله‌های عرفانی در تهران رشد کرده است. نحله‌هایی که خیلی‌ها پیش عرفان پوچ هم هست. واردشان که می‌شوی می‌بینی که حتی شیخ‌شان مولوی را هم بلد نیست بخواند باقی افرادش که دیگر هیچ. های و هوی می‌کشند اما معلوم نیست چه می‌گویند. اینها نوعی پروچکن است.

در اینجا خود افیون نقش اصلی‌اش را بازی می‌کند، جای خودش می‌نشیند وقتی خود افیون هست چرا چیز دیگری تریاک توده‌ها باشد. اتفاقی که می‌افتد این است که در این حالت از این افسادات زیاد می‌شود. وندالیزم زیاد می‌شود. همین تهران را ببینید که چقدر وندالیزم در آن زیاد شده است. فردی چاقو به دست می‌گیرد و در حال عبور همه ماشینها را خط می‌اندازد و می‌گذرد. این فرد تازه حسرت ماشین هم دارد و بی پول است. چون خودش ماشین ندارد به همه ماشینها خط می‌اندازد. یا مثلاً شنیده‌ام که واگن متروها را که صندلی‌های شیکی هم داشت تخریب کرده‌اند. اینها سرمایه‌های ملی است یا هر جایی که چیزی ملی هست تخریب می‌کنند. برای اینکه اصلاً ملیت برایشان مطرح نیست. ایرانی بودن برایشان مهم نیست. می‌گویند ملت چیست؟ ملیت یعنی چه؟ این دیگی که برای ما نمی‌جوشد همان بهتر که اصلاً نجوشد. این رفتار اصلاً سیاسی هم نیست. خرابکاری یا سابوتاژ سیاسی کاری است که کارگر در کارخانه به دستور حزبش می‌کند. دستگاه را خراب می‌کند تا کارخانه بخوابد. آن رفتار چیز دیگری است. سابوتاژ (sabotage) با وندالیزم تفاوت دارد. اقلاب سابوتاژ بهتر از وندالیزم است.

از این افسادات فراوان وجود دارد. در همین سطح شهر هم که بگردید به نمونه‌های زیادی برمی‌خورید. وقتی فضای سیاسی را ببینید افسادات هم کامل می‌شود. اگر حزب بود، اگر روزنامه بود، اگر کاری وجود داشت، به هر حال فرد جوان جذب می‌شد.

بیست میلیون بیکار و افزایش سالانه آن، نه دانشگاهی نه اشتغالی، نه چیزی، اینها روی هم جمع می‌شود و به این ترتیب خیل عظیمی از لشکر بیکاران و لمپن‌ها تشکیل می‌شود که حاد هستند و امکان صدمه زدن دارند. باندهای مافیایی تشکیل می‌دهند. باندهایی می‌شوند و کم‌کم رهبر هم پیدا می‌کنند و بعد هم جنبشی ایجاد می‌کنند. جنبش لمپنیزم. این حرکت اول هم سیاسی نبود، مثنی شحتگان مست و لمپن‌ها جمع شدند و دیگر کسی جلودارشان نیست و خانه‌ها و مغازه‌ها را غارت می‌کنند. پس یک حالت پس از پایان اصلاحات این خواهد بود.

حالت دوم من آن را defeatism نام می‌گذارم، ترجمه خوبی از آن نشده است. دفتیسم را شکست طلبی ترجمه کرده‌اند یعنی آنکه ملتی از کشور دیگر مخصوصاً کشوری که تا قبل از آن دشمنی می‌دانسته تقاضا کنند که کشورش را اشغال کند. یعنی ملت به جایی می‌رسد که به دشمنش می‌گوید ما را اشغال کن. بیا و ما را شکست بده. شکست طلب می‌شود، طلب

شکست می‌کند. همه کشورهای پیروزی طلب هستند اما بعد از این وضع که گفتیم کار به جایی می‌رسد که ملتی شکست طلب می‌شود. به خاطر بی‌آیندگی اصلا آینده‌ای متصور نیست. چون دولت هیچ کاری برای فرد نمی‌کند. امکان برآورده کردن اولیه‌ترین حاجات را ندارد. فرد می‌گوید اصلا آینده‌ای ندارم. هیچ چیز ندارم. نه عشق و حالی، نه آموزشی، نه هیچ چیز. پس بگذار که دشمن بیاید. دشمن مفروضی که تا حالا دشمن بودنش را دیگران تبلیغ کرده‌اند. فرد به این می‌رسد که اصلا دشمن آن کشور خارجی نیست. دشمن داخلی است، دشمن خانگی است. آن دشمن خارجی لولو سر خرمی بوده که ساخته‌اند. الان این ایرانی‌هایی که به عتبات می‌روند را ببینید. من دیده‌ام که بعضی‌ها با سربازهای آمریکایی عکس یادگاری می‌گیرند و برمی‌گردند و می‌گویند که این سربازها خیلی آدمهای مؤدبی هم هستند و به ما هم بسیار احترام می‌گذارند. زندهای چادری را اصلا بازرسی نمی‌کنند. می‌گویند بعضی‌ها بد بودند. اما از آمریکایی‌ها تعریف می‌کنند. خیلی از زوار از آمریکایی‌ها دفاع می‌کنند و می‌گویند چه آدمهای تر و تمیز و مؤدبی هستند. آمریکا منجی می‌شود.

[می‌گویند] ما که خود نتوانستیم. دولت هم که نتوانست، اصلاح‌طلبان هم که نتوانستند، مجلس و دولت هم که نتوانستند. بیست و دو میلیون رای هم دادند اما نتوانستند کاری بکنند. همه این نشده‌ها جمع می‌شود و انسداد ایجاد شده است دیگر.

راه دیگر ادامه‌ی وضع موجود است تا ببینیم چه می‌شود. آیا دو راهی که گفتیم برای ما خوب است؟ سعید حجازیان در بخش دیگری از سخنان خود با عنوان «بعد از اصلاحات چه باید کرد؟» در پنجمین اردوی شاخه جوانان جبهه مشارکت گفت: فرض کنیم اصلاحات تمام شد آیا ما به این دو راه راضی هستیم. ما می‌توانیم دو موضع داشته باشیم گاهی ما active عمل نمی‌کنیم صرفا آنالیز می‌کنیم. بیرون نشسته‌ایم و تماشاگریم، بازیگر نیستیم در آن صورت فقط می‌گوییم چه اتفاقی پیش می‌آید.

اما وقتی ما بازیگر هستیم سر این صحنه بازی می‌کنیم، می‌گوییم که ما عضو فلان حزب هستیم. عضو شاخه‌ی جوانان فلان حزب هستیم آن وقت راه بهتری هم وجود دارد. دو راه پس از اتمام اصلاحات راه‌های مطلوب من نیستند. من راه و برنامه‌ی دیگری دارم و به عنوان بازیگر در این صحنه active عمل می‌کنم. من می‌خواهم راه خودم را پیش ببرم و نگذارم آن وضع پیش بیاید لذا من خودم عمل می‌کنم و راه خودم را پیش می‌برم. بدین جهت می‌خواهم بگویم که باید از زاویه‌ی سومی بحث کرد. ما تماشاگر و نظاره‌گر نیستیم. اگر به حزب آمده‌ایم، پس بازیگریم. اگر در دانشگاه تماشاگر بودیم، اگر آکادمیسین بودیم، آنگاه به شکل خنثی فقط گزارش می‌کردیم، اما ما که این موضع را قبول نداریم. اگر می‌خواهیم که آن دو وضع که گفتیم پیش نیاید، باید حتما به دنبال راه سوم بگردیم و راه خودمان را پیش ببریم. به گزارش ایسنا وی ادامه داد: راه سوم چیست؟ راه سوم آن است که «اصلاحات مرد، زنده باد اصلاحات».

"انقلاب مرد، زنده باد انقلاب" شعار تروتسکی است ولی فرقی نمی‌کند هر که می‌خواهد گفته باشد اما "اصلاحات مرد، زنده باد اصلاحات" را پیش از این کسی نگفته این را من می‌گویم. پس از انقلاب اکتبر، استالین سر کار آمد و شروع به تصفیه کرد، تروتسکی که احساس کرد انقلاب منحرف شده و سعی کرد کمونیست‌های دیگر را جمع کند. این شعار را او در آنجا داد. "انقلاب مرد، یعنی انقلاب مرد، اما زنده باد انقلاب، کدام انقلاب بود. یعنی انقلابی که در پیش است. حالا در این جا هم می‌گوییم «اصلاحات مرد، زنده باد اصلاحات».

سؤال: آیا اگر اصلاحات بمیرد، پس از آن باز هم می‌توان کار اصلاحی کرد، چون دیگر نه امکان حزب داشتن است و نه امکان فعالیت.

جواب: مگر وقتی ساختمانی را خراب می‌کنند همه چیزش را بیرون می‌ریزند؟ مصالح اصلاحات باقی می‌ماند. مصالح دوره‌ی گذشته باقی می‌ماند. حزب، دولت، مجلس، نیروها و تجربه‌هایی که باقی می‌ماند را که نباید دور بریزیم. باید بازسازی در اصلاحات انجام دهیم. اصلاحات در اصلاحات بکنیم.

باید شرایط جدید منطقه‌ای، شرایط جدید ملی را تعریف کنیم. استراتژی جدیدی، برای وضع جدید بریزیم و شروع کنیم به کار کردن. چرا؟ چون چاره‌ای نداریم، چون آلترناتیو کار نکردن ما آن دو حالتی است که گفتیم. اگر کسی می‌خواهد به آن دو حالت دچار شود، به همان سمت حرکت کند.

سؤال: بعد از همه‌ی این حرف‌ها ما تازه رسیده‌ایم به همان سؤال لعنتی که شما همان اول مطرح کردید که چه باید کرد؟ یا چگونه باید عمل کرد؟ هنوز به این سردرگمی شرایط احتمالی انسداد کامل پاسخ روشنی داده نشده است و دقیقا مشخص نیست که چه باید کرد؟

جواب: اولین کاری که باید کرد آن است که نباید گذاشت جوان‌ها به آن دو سمت که گفتیم، بروند. آن راه را باید بست. باید علیه آن راه تبلیغات کرد. تفاوت دوستان جوان ما با دیگران، شاید در این است که هر چه جوان ترند

انقلابی تر می شوند، یعنی دنبال راه‌های میانبردار می گردند. اصلاحات چقدر زمان می خواهد؟ من قبلا در مورد تجربه‌ی انگلستان گفته‌ام که 700 سال زمان برده است.

سؤال: آیا اگر اعلام کنیم که همین قدر سال طول می کشد، تمام انگیزه‌ی کسانی که می خواهند کار حزبی کنند را از بین برده‌ایم؟ چون فرد ممکن است به خود بگوید که اصلاحات در مدت عمر من، به نتیجه نمی‌رسد پس بهتر است که دنبال زندگی خود بروم؟

جواب: اگر به شما بگویند که یک شهاب سنگ بزرگ با برخورد به زمین همه چیز را نابود می‌کند، شما چه می‌کنید؟ احتمالا می‌گویید به ما که ربطی ندارد.

اما مردم همه‌ی دنیا چه می‌گویند؟ آیا آنها شروع نمی‌کنند به برنامه‌ریزی و تلاش برای نجات زمین؟ آیا برای منهدم کردن شهاب سنگ نقشه نمی‌کشند. چرا آنها تلاش می‌کنند و ما نمی‌کنیم؟ بگذارید من اصلا کل قصه را برای شما ساده‌تر کنم. اصلا همه‌ی حرف من را مربوط به دوره‌ی فتوئدالیت‌ه بگیرد. الان دوره‌ی جهانی شدن است. دوره‌ی ارتباطات و اینترنت است. بنابراین 700 سال می‌شود 70 سال. آیا اگر بگوییم اصلاحات تا 70 سال دیگر باید ادامه یابد، شما راضی می‌شوید؟ پای کار می‌مانید و ادامه می‌دهید؟